



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۲۷	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۳
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر				
عنوان ۵	قاعده اشتراك الناس فی الأحكام ❖ ادله قاعده اشتراك ➤ ۲. اصل عملی استصحاب • اشکالات استدلال به استصحاب ▪ اشکال اول: خدشه در مقدمه استصحاب ▪ اشکال دوم: بحث وحدت موضوع ▪ اشکال سوم: عدم احتیاج به اصل ➤ ۳. ادله لویه ▪ ۱. اجماع عملی (سیره فقها) ▪ ۲. ارتکاز متشرعه ▪ ۳. سیره عقلانیه در باب تقنین (قانون گذاری)				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

موضوع اصلی این جلسه، بررسی قاعده «اشتراك احکام میان مکلفین» و شمول آن نسبت به کفار در فروع دین - مانند زکات - است. در این بحث، ابتدا استدلال به «اصل استصحاب» برای اثبات بقای اشتراك احکام از عصر تشریع به زمان های بعد مطرح شده و با سه اشکال اساسی «مصادره به مطلوب»، «خدشه در وحدت موضوع» و «عدم نیاز به اصل عملی در صورت وجود دلیل اجتهادی» رد می شود.

در ادامه، برای اثبات اشتراك احکام، به سه «دلیل لوی» استناد می گردد: نخست «اجماع عملی فقها» که همواره خطابات شرعی را شامل عموم مکلفین می داند؛ دوم «ارتکاز متشرعه» مبنی بر عدم اختصاص احکام به گروهی خاص؛ و سوم «سیره عقلانیه در باب تقنین» که بر اساس آن، فرمان حاکم به طور طبیعی شامل تمام افراد تحت قلمرو او می شود. در پایان، ضمن تفکیک میان «ایمان تصدیقی» و «ایمان تسلیمی»، به تفاوت وضعیت «اهل کتاب» (اهل ذمه) با سایر کفار و مشرکین و فلسفه ارفاق نسبت به آنان پرداخته شده است.

مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر

بحث ما پیرامون مکلف بودن کفار به فروع است؛ به این مناسبت که آیا تکلیف زکات، شامل مکلفین کافر یا به تعبیری، شامل کفار هم می شود یا خیر؟ برای ورود به این مسأله، شایسته است ابتدا کبرای قاعده کلی «اشتراک احکام میان مکلفین» را بررسی کنیم و پس از آن به قاعده صغروی «تکلیف کفار به فروع» پردازیم.

تکلیف کفار به فروع، یکی از صغریات قاعده کبری «اشتراک احکام بین مکلفین» است که درباره همین قاعده کبری سخن می گفتیم.

ادله قاعده اشتراک

نخست به ادله روایی اشاره کردیم و مفصلاً شش یا هفت روایت را بررسی نمودیم که برخی از آنها صحیح السند و برخی نیز مؤید قوی بودند.

۲. اصل عملی استصحاب

بحث امروز ما درباره نوع دوم از ادله برای اثبات اشتراک احکام بین مکلفین است؛ و آن اصل عملی یا دلیل فقهاتی است. اصلی که در اینجا مورد استناد قرار گرفته و گفته می شود که جاری است، «اصل استصحاب» می باشد.

بیان استدلال به استصحاب

این استدلال چنین بیان می شود: ما قطع وجدانی داریم که احکامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کردند، میان همه مخاطبین عصر تشریع مشترک بوده است. خطاب «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» خطاب به همه مکلفین و تمام اهل عقل و بالغین بوده و شامل کفار نیز می شده است.

این مقدمه وجدانی سبب می شود که ما استصحاب کنیم؛ زیرا شک داریم که آیا این اشتراکی که در عصر تشریع بین عامه مکلفین در احکام وجود داشت، پس از آن دوران ادامه یافته است یا خیر؟ مقتضای استصحاب این است که یقین به اشتراک احکام بین مکلفین در عصر تشریع را ابقاء کنیم.

پس، این دلیل دوم ما برای اشتراک احکام بین مکلفین، استصحاب اشتراک احکام در عصر تشریع به زمان پس از آن است؛ یا به تعبیری، استصحاب اشتراک احکام در میان حاضران و تسری آن به غیرحاضران (نسل های بعد).

پرسشگر: [در مورد عدم ایمان و تکلیف]؟

استاد: عدم ایمانش به این است که زکات را نمی پردازد. ما در مباحث تفسیری بیان کرده ایم که دو نوع ایمان داریم:

❖ ۱. ایمان تصدیقی: تصدیق به اصالت رسول و تصدیق به صدق رسول. این ایمان قهری و جبری است و اختیاری نیست؛ یعنی کسی که از روی برهان، علم به معجزه رسول و صدق ایشان پیدا کرد، قهراً به نتیجه نیز علم می یابد؛ همان گونه که علم به علت مستلزم علم به معلول است و چون در وجود خارجی، علت و معلول متلازمین هستند، این تلازم در وجود ذهنی نیز برقرار است. لذا علم به علت، مستلزم علم به معلول است. اگر

۱. تمامی پرسش های عزیزان، به دلیل عدم وضوح صدا، نامشخص بود؛ لذا عبارت سؤال از جواب استاد رحمته الله حدس داده شد. [مقرر].

ما علم پیدا کردیم که در جایی آتش برافروخته شده است، علم پیدا می‌کنیم که حرارت هم وجود دارد؛ دیگر برای اثبات حرارت نیاز به دلیل دیگر نیست. لذا تصدیق رسول، قهری است.

❖ ۲. ایمان تسلیمی: آنچه قهری نیست و اختیاری است، تسلیم به امر رسول است. تسلیم هم یعنی همان اطاعت. بعضی به لسانشان می‌گویند: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا» اما در ادامه طوری دیگر هستند: «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»؛ قرآن برای کسی که عملاً اطاعت نمی‌کند، می‌فرماید: «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۱. قرآن کسی را مؤمن می‌داند که اطاعت کند.

بنابراین، تکلیف ایمانی همین است که آیه می‌فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲؛

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

که شاید صریح‌تر و گویاتر از آیه قبل باشد که ایمان مشروط به عمل از باب تسلیم و رضاست.

اشکالات استدلال به استصحاب

این استدلال به استصحاب مخدوش است:

۱. اشکال اول: خدشه در مقدمه استصحاب (مصادره به مطلوب)

در مقدمه استدلال آمده است که ما می‌دانیم احکام در عصر تشریع مشترک بوده؛ یعنی مشترک بین مسلمین و کفار. اصل اشتراک را مفروض می‌گیرند و آن را در ظرف شک برای نسل‌های بعد استصحاب می‌کنند؛ حال آنکه اگر ما این مقدمه را ثابت بپذیریم که احکام بین مسلمین و کافرین مشترک است، دیگر خود به خود تکلیف کفار ثابت می‌شود و نیازی به استصحاب نیست. اگر بپذیریم که در عصر تشریع کفار هم مکلف به فروع بوده‌اند، این مصادره به مطلوب می‌شود و عین مدعاست.

۲. اشکال دوم: بحث وحدت موضوع

در استصحاب، وحدت موضوع شرط است. اگر شما در مقدمه بگویید که می‌دانیم در عصر تشریع احکام مشترک بوده و کفار در آن زمان مکلف بوده‌اند، از دو حال خارج نیست:

➤ الف: آیا برای مکلفین عصر تشریع، خصوصیت ویژه‌ای قائل هستید؟ اگر خصوصیتی برای مکلفین در آن عصر قائل باشید، در اینجا تعدد موضوع پیش می‌آید و چون این خصوصیت در مکلفین پس از عصر تشریع موجود نیست، استصحاب جاری نخواهد بود.

➤ ب: آیا خصوصیتی قائل نیستید؟ اگر خصوصیتی را نفی کنید (الغای خصوصیت)، معلوم می‌شود همه مکلفین - اعم از کفار - مکلف بوده‌اند و دیگر نیازی به استصحاب برای اثبات تکلیف برای زمان‌های بعد نداریم. اگر الغای خصوصیت شود ثابت می‌شود که همه در تکلیف، مشترک بوده‌اند و

۱. سوره نور: ۴۷.

۲. سوره نساء: ۶۵.

هستند؛ چه کفار و چه مسلمین. به تعبیر دیگر رکن دوم استصحاب مخدوش می شود و آن «شک در بقاء» است که شکی در آن نیست.

۳. اشکال سوم: عدم احتیاج به اصل

با توجه به ادله اجتهادیه ای که اقامه کرده ایم که اشتراک احکام میان مسلمین و کافرین را اثبات می کردند (روایاتی که قبلاً خواندیم)، دیگر نیازی به تمسک به اصل نیست و نوبت به آن نمی رسد. آن ادله اجتهادیه (روایات) که اشتراک احکام را ثابت کردند، جایی برای شک باقی نمی گذارند تا نوبت به استصحاب برسد.

پرسشگر: [آیا کافر بابت انجام تکالیف ثواب می برد؟]

استاد: ثواب و پاداش برای کافر نیست؛ اما باید مال را پردازد. در عباداتی مثل نماز، حکم وضعی اش صحت است که اساساً از کافر صحیح نیست؛ اما در واجبات مالی، می توان این مقدار از صحت را قائل شد که اقلاً اثر دنیوی که همان پرداخت پول یا زکات است، وجود دارد. این اثر دنیوی هست که بالاخره یک فقیر شکمش سیر می شود، اما اثر اخروی مانند مقبول شدن عمل و پیدا کردن مقامات اخروی را ندارد.

پرسشگر: [اگر کافر مسلمان شود تکلیفش چیست؟]

استاد: در آنجا ما قاعده «جب» داریم که متخذ از این روایت است: «الْإِسْلَامُ يُجِبُّ مَا قَبْلَهُ»؛ در نتیجه، کافری که مسلمان می شود دیگر زکات و نمازش قضا ندارد.

۳. ادله ثبیه برای اشتراک احکام

نوع سوم از ادله ای که برای اثبات اشتراک احکام بین مکلفین می توان به آنها استدلال کرد، «ادله ثبیه» هستند. قسم اول روایات بود که آنها را بیان کردیم و قسم دوم اصل عملی بود که گفتیم جاری نیست. اکنون به قسم سوم می پردازیم که دلیل ثبئی است و سه نوع دارد:

۱. اجماع عملی (سیره فقها)

اینجا اجماع، اجماع عملی است هرچند بتوان اجماع قولی را هم اثبات کرد؛ اما متیقن همان اجماع عملی است؛ زیرا فقها در جمیع اعصار، برای اثبات احکام شرعی، به خطابات تشریعی که متوجه معاصرین عصر تشریع بوده، تمسک می کرده اند.

این شیوه کاشف از آن است که آنان به اصل اشتراک احکام قائل بوده اند؛ یعنی برایشان مسلم بوده که احکام، مشترک بین همه مسلمین و همه کسانی است که قابل تکلیف هستند. چون راجع به «اصل اشتراک» صحبت می کنیم و هنوز به قاعده صغروی اشتراک بین کافرین و مسلمین نرسیدیم، ما در این بخش، اصل اشتراک احکام را ثابت می کنیم - نه صرفاً اشتراک بین کفار و مسلمین - تا بعداً این اشتراک را بر مواردی مانند اشتراک بین کفار و مسلمین، یا مشافهین و غیرمشافهین، یا مخاطبین و غیرمخاطبین تطبیق دهیم.

پرسشگر: [آیا در این مورد بحثی هم می کردند؟]

استاد: این امر برایشان مفروع عنه بوده که احکام مشترک است و بحث نمی کردند که آیا ممکن است این خطاب یا این روایت، مخصوص معاصرین عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد یا خیر؟ این را می توان کاشف از اجماع ایشان بر اشتراک دانست علی نحو الإجمال. وقتی می خواستند حکمی را اثبات کنند به خطابات شرعیہ تمسک می کردند که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن بیان شده است. اینها همه نشان می دهند که احکام اشتراکی است. آنها به همان دلیلی که در عصر تشریع صادر شده، برای اثبات حکم در این عصر استدلال می کردند.

۲. ارتکاز متشرعه

دلیل دوم لُبّی، ارتکاز متشرعه است. ارتکاز عامّ متشرعه بر این است که احکام بین عامّه مکلفین مشترک است. این ارتکاز وجود دارد که احکام صادرشده از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مخصوص عدّه خاصی نیست؛ بلکه مشترک بین عموم است. این سیره متشرعه و ارتکاز آنان است که حکم الهی و حکم های اسلام، مخصوص جمع خاص و دسته معینی از مردم نیست.

پرسشگر: [آیا مخالفی هم دارد؟]

استاد: در بحث قاعده صغروی اشتراک (اشتراک احکام میان کفار و مسلمین)، خواهیم گفت که برخی از اصحاب، مانند محدث بحرانی، و نیز بعضی از معاصرین نظیر آقای خوئی و بعضی فقهای اهل سنت، با این موضوع مخالفت کرده اند؛ اما این اجماع اجمالی بر اصل اشتراک احکام، در اینجا وجود دارد. خلاصه، دلیل دوم لُبّی، ارتکاز متشرعه است که بر همین اصل استوار بوده، یا به تعبیری، ارتکاز میان آنان وجود دارد که حکم الهی و حکم های اسلام، مخصوص عدّه خاصی یا جمعی معین نیست؛ بلکه همین اشتراک اجمالی احکام شرعی، مسلم است.

۳. سیره عقلائیه در باب تقنین (قانون گذاری)

این دلیل شاید مقداری شبیه آن چیزی باشد که مرحوم امام خمینی در «خطابات قانونیه» بیان فرموده اند. ما این ادعا را عین فرمایش ایشان بیان نکردیم، بله، شبیه آن است. و آن این است که ما ادعا می کنیم سیره عقلائیه در مجال تشریع و قانون گذاری بر این است که اگر حاکمی قانونی را اعلام کند، آن قانون عام است و شامل همه کسانی می شود که تحت سلطه آن حاکم وجود دارند. اگر حاکمی که حاکم یک مملکت است، اعلام کند: «ای مردم، این کار باید انجام گیرد»، معنای این فرمان آن است که قانون، شامل همه کسانی می شود که در قلمرو آن مملکت حضور دارند.

بر این مبنا، کسانی که در محدوده حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، تنها مخصوص معاصرین یا صرفاً مسلمانان نیستند؛ بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله حاکم بر همگان است. قلمرو حکم رسول الله صلی الله علیه و آله و بالاتر از آن، قلمرو حکم الهی، حدّ و مرز ندارد که مخصوص عده ای باشد و شامل عده ای دیگر نشود؛ نه از نظر زمانی مقتید است و نه از نظر مکانی. طبیعت تقنین چنین اقتضایی دارد و این تقریباً شبیه همان فرمایشی است که حضرت امام رحمته الله می فرماید. منتها ما به عنوان سیره عقلائیه جاری بر تعمیم در تشریعات بیان کردیم.

پرسشگر: ...

استاد: این منافات ندارد که دو خطاب مُثبتین باشند. اگر یکی از خطابات مُقتید و دیگری مُطلق باشد، تعارضی پیش نمی آید. یک بار می فرماید «أکرم العلماء»، بار دیگر می فرماید «أکرم العلماء الإصفهائیین»؛ بین این دو تعارضی نیست.

پرسشگر: [توضیح بیشتر در مورد شمول حکم؟]

استاد: به بیان دیگر، ما می‌گوییم در اینجا «قرینه حالی» بر تعمیم وجود دارد؛ یعنی وقتی متکلم (شارع) از نظر حال، مقام و جایگاه، در مقام ریاست و حکومت است و به عنوان حاکم قانون وضع می‌کند، این قرینه حالی دلالت می‌کند بر اینکه تمام کسانی که زیر چتر حاکمیت او هستند، مخاطب حکم باشند. حاکم، حاکم همگان است. پس وقتی با این عنوان (حاکم) سخن می‌گوید، معنایش این است که همگان را در بر می‌گیرد. خلاصه آنکه، اگر کسانی که فرمان در اختیارشان است، فرمانی صادر کنند، کسی نمی‌تواند از این فرمان تخطی کند و بگوید من «قطع به اطلاق نداشتم که قانون شامل من هم می‌شود»؛ کسی این را نمی‌پذیرد.

پرسشگر: [ایمان اهل کتاب چه حکمی دارد؟]

استاد: ما مجدداً عرض می‌کنیم که یک ایمان تصدیق داریم و یک ایمان تسلیم. همه اینها، حتی کسانی که «الذین آمنوا» که ایمان تصدیق دارند، می‌فرماید: «... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً...»^۱ (با فرض تسلیم). اگر اینها تسلیم شوند و حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپذیرند و عمل صالح انجام بدهند، مثل نماز و غیر آن، فلان پاداش را دارند. ما عمل صالحی غیر از عمل صالحی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آن دستور داده نداریم. لذا نماز مسیحیان عمل صالح نیست؛ [زیرا که بارها فرموده]:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۲

یا آنجا که می‌فرماید:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ...﴾^۳

خلاصه اینکه، هستند بعضی از روشنفکران غرب زده که واقعاً تهی از تفکرند، که می‌گویند یهودی و مسیحی همه‌شان خوب‌اند. ادعای ما این است که ما آدم خوبی که مسلمان نباشد نداریم، تعارف هم نداریم. توحیدی که ما می‌گوییم توحید است و توحید آنها، توحید نیست. توحید مورد نظر ما، با توحیدی که آنان قائل‌اند، یکسان نیست.

مجوز معیشت و حکم اهل کتاب

پرسشگر: [چرا با اهل کتاب مدارا می‌شود؟]

استاد: اینکه خدای متعال حکم کرده است به رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این روست که در حق این گروه‌ها، یعنی اهل کتاب، ارفاقی شود. برای آنان به عنوان اهل کتاب، ارفاقی قائل شویم و ایشان را ملزم نکنیم که مسلمان شوند؛ بلکه با همان اهل کتاب بودنشان، بعضی از احکام در حق آنها جاری می‌شود.

البته این به معنای قبول داشتن سخن آنها نیست و به این معنی نیست که آنها مسلمان‌اند. اگر قائل به نجاست اهل کتاب باشیم، نجس هستند. به طور خلاصه، سایر احکام کفار (غیرمسلمانان) در مورد ایشان جاری است؛ زیرا اینان مؤمن نیستند، مسلمان هم نیستند. کسی که به تمام آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده، ایمان نیاورد چنین است. می‌فرماید:

۱. سوره بقره: ۶۲؛ سوره مائده: ۶۹.

۲. سوره نساء: ۵۹؛ سوره مائده: ۹۲؛ سوره نور: ۵۴؛ سوره محمد صلی الله علیه و آله: ۳۳؛ سوره تغابن: ۱۲.

۳. سوره بقره: ۱۳۷.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۱

خداوند متعال در این آیات، به صراحت تمام، کسانی را که حتی یک رسول خدا را قبول نداشته باشند و در میان رسولان تفکیک قائل شوند - مانند کسی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد - کافر حقیقی می داند.

پرسشگر: [دلیل این ارفاق چیست؟]

استاد: این ارفاق دنیوی به اهل کتاب - مانند قرارداد ذمه - به خاطر آن است که زمینه ای فراهم شود تا هدایت شوند؛ زیرا اینان به اصل خدا و رسل الهی معتقدند و چون در کتاب های اصلی شان نام رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، اگر راه برایشان باز شود، زودتر مسلمان می شوند. بت پرستی که اصلاً خدا را قبول ندارد به اسلام نزدیک تر است یا کسی که خدا و رسول الهی را قبول دارد؟ اهل کتاب چون نزدیک ترند، این ارفاق در حقشان شده است.

بحث قاصرین و مستضعفین

پرسشگر: [آیا قاصرین هم عذاب می شوند؟]

استاد: بحث قاصر اگر کافر محض هم باشد، بحث دیگری دارد؛ اینکه «القاصر لا يُعَذَّب»؛ قاصر به تمام معنا عذاب نمی شود. اما قاصر به چه مناسبت ثواب و اجر و مزد ببرد؟ در روایات، اطفال را مثال زده اند یا قاصری که اصلاً احتمال وجود دین و رسول برایش مطرح نیست؛ یعنی مستضعفین:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾^۲

اما بحث ما در مستضعف نیست؛ بحث در کسی است که می داند.

پرسشگر: [آیا اهل کتاب حق حیات ندارند؟]

استاد: چه کسی گفته است که اهل کتاب حق حیات ندارند؟ ما یک «معاهد» داریم و یک «اهل ذمه». ممکن است ما حتی با بت پرست ها وارد عهد شویم؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکین مکه قرارداد صلح بستند. اینها می توانند طبق ضوابط قرارداد در جامعه اسلامی زندگی کنند؛ اما آنها تحت عنوان ذمه نیستند. «ذمه» مختص اهل کتاب است و به آنها «اهل الذمه» گفته می شود؛ زیرا آنان به خدا معتقدند و ما به ذمه الهی آنان را می پذیریم؛ یعنی خدای متعال بین ما و آنها ضامن است «عاهدوا عهداً». و غیر اهل کتاب را ما «اهل الذمه» نمی دانیم؛ چون آنها ذمه الهی را قبول ندارند؛ لذا با آنها عهد و قرارداد می بندیم و طبق قرارداد می توانند زندگی کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سورة نساء: ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. همان: ۹۸ و ۹۹.